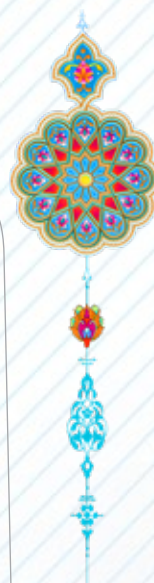


اندکی تامل!



بند گیلاس

مادامی که گیلاس با بند باریکش به درخت متصل است؛
همه‌ی عوامل در جهت رشدش در تلاشند.
باد، باعث طراوتش می‌شود،
آب، باعث رشدش می‌شود،
و آفتاب به او پختگی و کمال می‌بخشد.
اما ...
به محض پاره شدن آن بند؛
و جدا شدن از درخت،
آب، باعث گندیدگی؛

باد باعث پلاسیدگی؛
و آفتاب باعث پوسیدگی
و از بین رفتن طراوتش می‌شود!
بنده بودن؛ یعنی همین،
یعنی بنده خدا بودن،
که اگر این بند پاره شد، دیگر همه‌ی عوامل در
فساد ما موثر خواهند بود.

در بند

روزی دانشمندی به تیمارستانی رفت. دیوانه‌ای را دید که های
و هوی می‌کرد، نعره می‌زد و شاد بود. به او گفت: «آخر چنین
بندی گران بر پای تو نهاده‌اند، چه جای نشاط است؟» مرد
مجنون گفت: «ای غافل! بنده پای من است نه بر دل من.»
(تذکره الاولیای عطار)



نرمی و نیکی

استادی به همراه جمعی از شاگردانش به آسیابی رسید. توقف کرد و گفت: «می‌دانید آسیاب چه می‌گوید؟» گفتند: نه. استاد با لبخند گفت: «می‌گوید: اخلاق آن است که من در آنم؛ درشت می‌ستانم و نرم باز می‌دهم؛ پس چون کسی سخن سخت گوید، تو پاسخ نرم ملایم گوی و اگر بدی کند تو نیکی کن.» (عالمی دیگر بیاید ساخت)

غریب

از ذوالنون مصری نقل کنند که گفت: «روزی در اطراف نیل می‌گذشتم. جوانی را دیدم که شوری عظیم داشت. گفتم: ای غریب از کجایی؟ پاسخ داد: غریب چه کسی باشد، وقتی که خداوند او را انیس باشد؟ چه کسی تنها بود وقتی که همراهش او باشد؟ (عالمی دیگر بیاید ساخت)

انسان و مال

از رسول خدا نقل کنند که فرمود: «مردمان چهار قسمند: بخشنده، جوانمرد، بخیل و فرومایه. بخشنده آن است که بخورد و بخوراند. جوانمرد آن است که نخورد و بخوراند. بخیل آن است که بخورد و نخوراند و فرومایه آن است که نه بخورد و نه بخوراند.» (جامع الاخبار، صدوق، فصل ۹۶، فی السخاء والایثار)

ما یاغی نیستیم

روزی مرحوم آخوند کاشی مشغول وضو گرفتن بودند که شخصی با عجله آمد، وضو گرفت و به داخل اتاق رفت و به نماز ایستاد...
با توجه با این که مرحوم کاشی خیلی بادقت وضو می‌گرفت و همه‌ی آداب و ادعیه‌ی وضو را بجا می‌آورد؛ قبل از این که وضوی آخوند تمام شود، آن شخص نماز ظهر و عصر خود را هم خوانده بود...
به هنگام خروج، با مرحوم کاشی رویه رو شد. ایشان پرسیدند: چه کار می‌کردی؟...
گفت: «هیچ»
فرمود: «تو هیچ کار نمی‌کردی؟!»
گفت: «نه!» (می‌دانست که اگر بگوید نماز می‌خواندم، کار بیخ‌پیدای می‌کند)
آقا فرمود: «مگر تو نماز نمی‌خواندی؟!»
گفت: «نه!»

آخوند فرمود: «من خودم دیدم داشتی نماز می‌خواندی...!»
گفت: «نه آقا اشتباه دیدید!»
سؤال کردند: «پس چه کار می‌کردی؟»
گفت: «فقط آمده بودم به خدا بگویم من یاغی نیستم، همین!»
این جمله در مرحوم آخوند (رحمت الله علیه) خیلی تاثیر گذاشت...
تأملات‌ها هر وقت از احوال آخوند می‌پرسیدند، ایشان با حال خاصی می‌فرمود: «من یاغی نیستم.»
خدا یا ما خودمون هم می‌دونیم که عبادتی در شان خدایی تو نکردیم...
نماز و روزه مان اصلاً جایی دستش بند نیست...!
فقط اومدیم بگیم که:
«خدا یا ما یاغی نیستیم...»
بنده ایم...»

